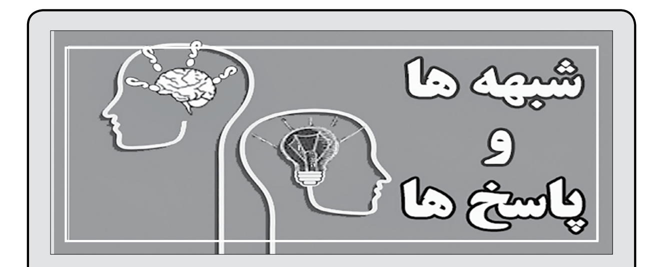

الفاظ قرآن کریم آسمانی یا بشری؟

*** با توجه به معنای آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، آیا می توان گفت که قرآن کریم سخن رسول خداست و وحی نیست؟ چه ایرادی دارد که گفته شود معارف قرآنی از سوی خدا نازل شده اما الفاظ قرآن کریم از طرف پیامبر اکرم(ص) است؟**

- این گونه شبهات که رسول خدا(صلی الله علیه و آله)چیزی از خود به قرآن کریم افزوده باشد یا کل قرآن از طرف رسول خدا باشد را می‌توان با دلایلی رد کرد. خود قرآن کریم بصراحت فرموده که پیامبر چیزی جز وحی الهی بر زبان نمی‌آورد و هر چه می گوید وحی است.(۱) بنابراین، هیچ حرفی از خود بر قرآن کریم نیفزوده است و درجای دیگر خداوند متعال می فرمایند اگر این گونه بود(یعنی پیامبر چیزی از خود به قرآن اضافه می کرد) ما رگ گردنش را می بریدیم.(۲)

> **بزرگ‌ترین و مهم‌ترین معجزه اسلام قرآن کریم است که با شیواترین سبک و رساترین بیان و استوارترین محتوا بر عرب آن زمان عرضه شد. آنان به خوبی تشخیص دادند که این سخن نمی‌تواند ساخته بشر باشد که این گونه آنان را در مقابل تحدّی و هماوردی ناتوان ساخته است.**

علاوه بر این بنا به دلایلی نه تنها معارف قرآنی بلکه خود الفاظ قرآن کریم نیز از طرف خداست که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱ـ تحدی قرآن کریم

قرآن کریم معجزه پیامبر گرامی اسلام (ص) به عنوان آخرین پیامبر الهی است و باید معجزه ایشان تا قیامت باقی بماند، به همین خاطر خداوند آن را به گونه‌ای قرار داد که تا ابد باقی بماند و به صورت معجزه برای همه افراد قابل مشاهده باشد. بدون شک معجزه برای پیامبران وسیله اثباتی به شمار می‌رود تا شاهد صدق دعوت آنان و گواه باشد که از جهان غیب پیام آورده‌اند. معجزه باید به گونه‌ای انجام گیرد که کارشناسان به خوبی تشخیص دهند که آنچه ارائه شده به درستی نشانه عالم غیب و بیرون از توان بشریّت است و انبیاء کارهایی انجام دادند که از توان ماهرترین کارشناسان آن دوره بیرون بوده تا اینکه به خوبی این تشخیص صورت گیرد. از همین رو بزرگ‌ترین و مهم‌ترین معجزه اسلام قرآن کریم است که با شیواترین سبک و رساترین بیان و استوارترین محتوا بر عرب آن زمان عرضه شد، آنان به خوبی تشخیص دادند که این سخن نمی‌تواند ساخته بشر باشد که این گونه آنان را در مقابل تحدّی و هماوردی ناتوان ساخته است.(۳)

قرآن کریم مکرراً ناباوران را به مبارزه و هماوردی خوانده و می‌فرماید: اگر باور ندارید که این قرآن کریم سخن خداست و گمان می‌برید ساخته و پرداخته دست بشر است، سخندانان و سخنوران خود را وا دارید تا سخنی همچون قرآن کریم، زیبا و شیوا، محکم و استوار بسازند و ارائه دهند و یا ده سوره مثل قرآن کریم و یا حد اقل یک سوره مانند آن بیاورید، ولی هرگز چنین اقدامی نتوانید کرد.(۴) هماورد خواستن قرآن کریم فراگیر است و همه جهانیان را شامل می‌شود و دامنه آن برای همیشه گسترده است.

قرآن در چند مرحله تحدّی و هماورد خواستن خود را مطرح کرده است:

۱ـ به‌طور مطلق خواسته سخنی همچون قرآن بیاورند؛(۵)

۲ـ به اندازه ده سوره مانند قرآن بیاورند؛(۶)

۳ـ یک سوره مانند قرآن بیاورند.(۷)

۴ـ در نهایت می‌فرماید: اگر تمام انس و جن گرد هم آیند و بخواهند همانند این قرآن کریم بیاورند هرگز نتوانند، گرچه همگی همدست شوند.(۸)

به شهادت قطعی تاریخ، منکران قرآن کریم و رسالت در مقام مبارزه بر آمدند امّا نتوانستند کاری از پیش ببرند و پس از آنکه در مبارزه علمی با قرآن شکست خوردند دست به تیغ تهمت و شمشیر جنگ بردند. در طول تاریخ نه تنها مشرکین بلکه اهل کتاب با تمام قوای علمی و قدرت مادی و سیاسی خود از تمام طرف ممکن به مبارزه با اسلام و قرآن کریم برخاستند گرچه در خیلی از جهت‌ها موفق شدند، ولی در تحدی با قرآن کریم عاجز ماندند. امروز نیز اگر دشمنان اسلام به زور متوسل می‌شوند و از راه جنگ نظامی و یا تهاجم فرهنگی به مبارزه با اسلام می‌پردازند برای این است که در مبارزه علمی و منطقی با قرآن کریم شکست خورده‌اند. اکنون نیز هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند سوره‌ای مانند کوچک‌ترین سوره قرآن کریم بیاورد.(۹)

بنابراین، به اعتقاد شیعه و سنی الفاظ قرآن کریم همچون معانی آن از سوی خداوند وحی شده و پیامبر هیچ‌گونه نقش و دخالتی در آن نداشته است.

۲ـ آیات قرآن کریم

دومین دلیل بر اینکه همه قرآن از سوی خداوند متعال می باشد، خود قرآن کریم است. از قرآن کریم استفاده می‌شود که الفاظ و عبارات قرآن کریم و ساختار آن، از آن خداست. مانند آیاتی که واژه‌های قرائت و تلاوت و ترتیل را به کار برده است که از نظر وضع لغت عرب تنها بازگو کردن سروده دیگران را می‌رساند که الفاظ و معانی هر دو از دیگری باشد و بازگو کننده، آن را صرفاً تلاوت می‌کند و از خود چیزی مایه نمی‌گذارد. قرائت در مقابل تکلّم است، قرائت حکایت نثری است که الفاظ و عبارات آن قبلاً تنظیم شده است و تکلّم، انشاء معنا است با الفاظ و عباراتی که خود تنظیم می‌کند و هرگز در جایی نیامده که پیامبر قرآن را تکلم می کرد. آیاتی که قرائت و تلاوت در آنها آمده عبارتند از:نحل/ ۹۸؛ اسراء/ ۴۵ و ۱۰۶؛ اعلی/ ۶؛ جمعه/ ۲؛ نمل/ ۱۲؛ کهف/ ۲۷.

به علاوه خداوند متعال از قرآن کریم صریحاً به عنوان «کلام الله» یاد کرده است.(۱۰)مانند:

الف: «واگر یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناه ده تا کلام خدا را بشنود.»(۱۱)

ب:آیه‌ای که می‌فرماید: پیامبر اختیار تبدیل و تغییر در قرآن کریم را ندارد(۱۲) این سلب اختیار، نشان‌دهنده آن است که الفاظ و عبارت قرآن کریم از پیامبر نیست و گرنه هر انسانی می‌تواند آنچه را که گفته به تعبیر و بیان دیگر بگوید.

۳ـ حفظ وحی توسط رسول خدا(ص)

پیامبر اکرم (ص) هنگام وحی تلاش می‌کرد که آیات وحی شده را حفظ کند، لذا در آغاز نبوّت آیات را مرتب در حال وحی تکرار می‌کرد تا اینکه خداوند او را از این کار نهی کرد و فرمود: زبانت را به خاطر عجله برای خواندن قرآن کریم حرکت مده. چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست،پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن ما پیروی کن. (۱۳) حفظ وحی نشان می‌دهد که الفاظ و کلمات،در اختیار پیامبر نبوده و از سوی خداوند می‌باشد.

۴ـ تفاوت قرآن کریم و حدیث قدسی

تفاوت قرآن کریم و حدیث قدسی از لحاظ سبک و بیان و شیوه ترکیب کلمات و دوگانگی که واقعیتی انکار ناپذیر است و با اندک توجهی آشکار می‌شود، بهترین گواه بر عدم دخالت پیامبر در شکل گیری ساختار لفظی و بیانی قرآن است.(۱۴)

بنابراین، آن حضرت حتی یک حرف نیز از خود به قرآن اضافه نکرده و این، مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است که رسول خدا در آوردن قرآن کریم و رساندن آن به مردم معصوم بود و نه تنها چیزی را به آن اضافه یا کم نمی‌کرد بلکه حتی در رساندن وحی اشتباه و خطا هم نمی‌کرد و لذا تمام آیات قرآن کریم از سوی خداوند متعال است که رسول خدا حتی درتغییر دادن الفاظ آن نیز اجازه نداشت.

اما اینکه چرا در این آیه که همه مسلمانان در نماز می خوانند،آمده است: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» به خاطر این است که خداوند متعال دستور می دهد بنده‌اش او را چنین راز و نیاز کند و لذا به رسولش وحی می کند که هر روز در نمازهای خود بگوید:خدایا تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو مدد می‌جوییم و این دلیل نمی‌شود که بگوییم این سخن رسول خداست نه خدا بلکه همین جملات نیز توسط جبرئیل بر رسول خدا نازل شده و او نیز عین همان عبارت را بدون کوچک‌ترین تغییر به مردم ارائه کرد. بنابراین، خداوند راه درست عبادت را به بنده‌اش توسط پیامبر یاد داده است که عبادت درست و هدایت آفرین این است که حتی الفاظش نیز از سوی خداوند متعال و از طریق وحی باشد و پیامبر اسلام حتی در این اندازه نیز از خود دستوری ندهد.

---

۱. نجم / ۶-۱. ۲. حاقه / ۴۶-۴۲. ۳. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، (قم، مؤسسهٔ فرهنگی تمهید، ۱۳۸۰)، ص ۳۴۵. ۴.ر.ک: طور / ۳۳؛ بقره / ۲۳؛ هود / ۱۳؛ یونس / ۳۸. ۵. طور / ۳۳ ۶. هود / ۱۳ ۷ . یونس / ۳۸ و بقره / ۲۳. ۸. اسراء / ۸۸. ۹.عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، (قم، اسراء، ۱۳۷۸)، ج ۱، ص ۱۷۶. ۱۰. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، ص ۵۷. ۱۱. توبه /۶ ۱۲. یونس / ۱۵. ۱۳. قیامت / ۱۸-۱۶ ۱۴.حسینی، موسی، مجله پژوهشهای قرآنی، وحیانی بودن الفاظ قرآن، (سال ششم، شماره ۲۲ و ۲۱، ص ۲۳۳.

راه بهره‌مندی از عزت الهی

حسین پاشایی

یکی از صفات و اسمای الهی، عزت و عزیز است که مؤمن باید آن را از خدا بخواهد تا انسانی نفوذناپذیر شده و کسی را یارای سلطه بر او نباشد، بلکه همواره غالب غیر مغلوب و قاهر غیر مقهور باشد.

دستیابی به این عزت بی‌ذلت زمانی رخ می‌دهد که انسان در ایمان خویش خود را ملحق به پیامبر(ص) کند که مظهر کامل اسمای الهی از جمله عزت و از صاحبان حقیقی آن و مصداق کامل عزیز است.

عزت و سرافرازی و کسب قدرتی شکست ناپذیر و نفوذناپذیر خواسته فطری انسان است و هر کسی دوست دارد تا از ذلت به عزت برسد. بنابراین، هر کسی اگر چنین چیزی می‌خواهد باید عوامل آن را بشناسد و برای کسب آن تلاش کند تا از آثار آن بهره مند شود. نویسنده با مراجعه به آموزه‌های قرآن بر آن است تا اهمیت و ارزش و آثار و عوامل عزت و راه بهره‌مندی از عزت الهی را بیان کند.

***

عزت خدا، خاستگاه عزت‌ها

عزت در لغت یعنی شکست ناپذیری و حالتی که مانع مغلوب شدن انسان می‌شود. در اصل از «ارض عزاز»؛ یعنی زمین محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است.(راغب اصفهانی، المفردات، ج۱، ص۳۳۲؛ طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج۲، ص۵۹) اصل معنای عزت، همان صلابت است و در معانی غلبه،نفوذ ناپذیری، سختی، غیرت و حمیت نیز در قرآن به کار رفته و عزیز که از اسمای حسنای الهی است، یعنی کسی که غالب است و مغلوب نمی‌شود. (المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲)

خدای عزیز خاستگاه عزت‌ها است؛ زیرا خدا موجودی عزیز و نفوذناپذیر، شکست ناپذیر، سرافراز، قاهر غیر مقهور و غالب غیر مغلوب است به طوری که کسی نمی‌تواند به هیچ شکلی راه نفوذی پیدا کند و اراده و مشیت خویش را بر خدا چیره سازد، بلکه این مشیت و اراده الهی است که حاکم بر همه هستی است.(بقره، آیه ۲۴۰؛ مائده، آیه ۱۱۸؛ ابراهیم، آیه ۴؛ فاطر، آیه ۲)

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست

فاطر/۱۰

عزت الهی مظهر عالی‌ترین صفات اوست.(نحل، آیه ۶۰؛ روم، آیه ۲۷) پس اگر خدا تمثلی در اوج داشته باشد، آن را در عزت خویش به نمایش می‌گذارد.(همان) و اگر کسی بخواهد عزتی را به دست آورد و از ذلت‌ها برهد، باید آن را تنها در سایه عزت الهی بجوید؛ زیرا عزت الهی خاستگاه هر عزتی است(آل عمران، آیه ۶)؛ چرا که جمله «و هو العزیز» مفید حصر است؛ یعنی خدا کسی است که همه عزت‌ها از اوست.(المیزان، ج ۱۲، ص ۴۸۰)

از نظر قرآن، انسان نیز به طور فطری ذلت را عیب و نقص و جزو ظلمات می‌داند و بر آن است تا از آن بگریزد و به عزت به عنوان کمالی بس بلند برسد.(فاطر، آیه ۱۰؛ نساء، آیه ۱۳۹) پس اگر کسی بخواهد به چنین عزتی دست یابد باید آن را در عزت الهی بجوید که خاستگاه هر کمالی از جمله کمال عزت است. از همین رو خدا در قرآن مردم را دعوت به عزتی می‌کند که در سایه عزت الهی به دست می‌آید.(همان)

> **از نگاه قرآن، عزت برای دیگرانی که شایسته آن هستند از پیامبران و مؤمنان تنها بر اساس مشیت الهی خواهد بود و خدا هر که را خواهد براساس مشیت حکیمانه خویش عزیز می‌دارد.از همین رو مشیت الهی بر این قرار گرفته تا کافران و مشرکان هرگز از عزت الهی بهره‌ای نبرند و از آن محروم باشند.**

اهمیت و آثار ارزشی عزت

بی گمان از تعریفی که از عزت شده، ارزش و اهمیت بس والا و برتر این صفت کمالی دانسته می‌شود و هر کسی دوست دارد به آن دست یابد.

البته آثار و نشانه‌های دیگری برای عزت است که می‌تواند در تبیین اهمیت و ارزش والای این صفت کمک کند. همچنین باید دانست زمانی که این صفت به شکل ملکه و مقوم ذاتی شخص در آید و به عنوان «عزیز» تجلی و ظهور کند، این آثار در تمامیت خودش بروز می‌کند.

بسیاری از کمالات اسمایی و صفاتی الهی در سایه همین عزت و اسم عزیز ظهور می‌کند؛ بنابراین خود عزت و عزیز خاستگاه بسیاری از کمالات دیگر است که به اهمیت این صفت و اسم می‌افزاید.

عزت الهی در دو ساحت، خودش را نشان می‌دهد: ساحت مشیت و اراده الهی و ساحت مشیت و اراده انسانی. از آثار و نشانه‌های عزت الهی در ساحت مشیت و اراده الهی اینکه موجب آمرزش الهی نسبت به بندگان(مائده، آیه ۱۱۸؛ ممتحنه، آیه ۵؛ تغابن، آیات ۱۷ و ۱۸)، اتمام حجت خدا با رسالت پیامبران نسبت به انسان‌ها(نساء، آیه ۱۶۵)، اجابت دعا از سوی خدا نسبت به دعاکنندگان(غافر، آیات ۷ و ۸؛ ممتحنه، آیه ۵)، امتحان انسان‌ها از سوی خدا(ملک، آیه ۲)، خاستگاه امداد الهی به مؤمنان(احزاب، آیات ۱۱ تا ۲۵)، حاکمیت الهی بر قلب‌ها و ایجاد الفت میان قلوب(انفال، آیه ۶۳)، پیروزی مسلمانان(آل عمران، آیات ۱۲۳ و ۱۲۶؛ انفال، آیات ۹ و ۱۰ و ۳۹؛ حج، آیه ۴۰)، خاستگاه بی‌پایانی مخلوقات الهی(لقمان، آیه ۲۷)، خاستگاه تشریع احکام و حدود الهی(مائده، آیه ۳۸)، دفاع از معابد و مراکز دینی و مؤمنان(حج، آیه ۴۰)، خاستگاه گواهی الهی بر یکتایی و توحید(آل عمران، آیه ۱۸)، خاستگاه تنزیه خدا از هر گونه شریک و شرک(آل عمران، آیات ۶ و ۶۲؛ سباء، آیه ۲۷؛ حشر، آیه ۲۳)، خاستگاه پاداش و کیفر الهی(قمر، آیات ۴۱ و ۴۲؛ ابراهیم، آیات ۴۲ تا ۴۷)، خاستگاه امدادهای غیبی و نجات از عذاب‌های الهی برای مؤمنان(هود، آیه ۶۶؛ شعراء، آیات ۱۶۷ تا ۱۷۵)، خاستگاه وعده‌ها و وعیدهای الهی(ابراهیم، آیه ۴۷؛ لقمان، آیات ۸ و ۹)، خاستگاه مصونیت قرآن از هر گونه تغییر و تحریف(یس، آیات ۲ و ۵؛ زمر، آیه ۱؛ غافر، آیه ۲)، خاستگاه بهره مندی انسان از رحمت الهی(توبه، آیه ۷۱؛ فاطر، آیه ۲) و مانند آنها است.

اما آثار عزت الهی در ساحت تجلیات انسانی را می‌توان در موارد بسیاری مشاهده کرد؛ زیرا عزت الهی در انسان وقتی تجلی کند، انسان را به سوی اتحاد و اجتناب از تفرقه در میان مسلمانان می‌کشاند(بقره، آیات ۲۰۸ و ۲۰۹)، چنان‌که تجلی عزت در انسان موجب اجتناب از بخل ورزی(تغابن، آیات ۱۶ و ۱۸)، اطاعت و حق شنوی از خدا(همان)، تقوای الهی و اطاعت از خدا(همان)، انفاق و اعطای قرض به دیگران(همان)، اجتناب از پیروی از شیطان(بقره، آیات ۲۰۸ و ۲۰۹)، تسلیم در برابر خدا(همان)، آمرزش خواهی (ممتحنه، آیات ۴ و ۵)، توکل و اعتماد بر خدا(انفال، آیه ۴۹؛ شعراء، آیه ۲۱۷؛ عنکبوت، آیه ۲۶)، خشیت علمی از خدا(فاطر، آیه ۲۸)، دعا به پیشگاه خدا(غافر، آیات ۷ و ۸؛ ممتحنه، آیات ۴ و ۵)، برطرف‌کننده حزن(یونس، آیه ۶۵)، ممانعت از گرایش به عزت دروغین(نساء، آیه ۱۳۹)، ممانعت از گناه(مائده، آیه ۹۵) و مانند آنها می‌شود.

> **تجلی عزت در انسان موجب اجتناب از بخل ورزی، اطاعت و حق شنوی از خدا، تقوای الهی و اطاعت از خدا، انفاق و اعطای قرض به دیگران، اجتناب از پیروی از شیطان، تسلیم در برابر خدا، آمرزش خواهی،توکل و اعتماد بر خدا، خشیت علمی از خدا، دعا به پیشگاه خدا، برطرف‌کننده حزن، ممانعت از گرایش به عزت دروغین، ممانعت از گناه و مانند آنها می‌شود.**

عزت الهی چنان است که همه هستی را پر کرده به طوری که حتی مشرکان نیز به عزت الهی اقرار دارند(زخرف، آیه ۹)، حتی ابلیس به عزت خدا سوگند می‌خورد که به اغوای انسان می‌پردازد؛ زیرا می‌داند اگر عزت الهی نباشد، نمی‌تواند کاری پیش ببرد، بلکه حتی زمانی می‌تواند اغواگری داشته باشد که تحت عزت الهی قرار گیرد و اگر عزت الهی اجازه ندهد هرگز نمی‌تواند کاری برخلاف مشیت خدا انجام دهد.(ص، آیه ۸۲)

همچنین از نظر قرآن، اهمیت عزت الهی در هستی چنان است که برای تبلیغ و دعوت دیگران می‌توان بدان تمسک جست(غافر، آیات ۳۸ تا ۴۲؛ هود، آیات ۹۱ و ۹۲) تا مؤمنان و کافران و مشرکان همگی بدانند که هر چه ممکن است اتفاق بیفتد در سایه عزت الهی است. پس اگر خشیت و خوفی باید داشته باشند، نسبت به مقام عزت الهی و اسم عزیز داشته باشند که سرچشمه بسیاری از امور است که پیش از این تبیین شد.

نشانه‌های عزت الهی

چنان‌که گفته شد آثار عزت را در بسیاری از امور هستی می‌توان مشاهده کرد. از نظر قرآن، تدبیر جهان و سامان دادن به آسمان‌ها و آفرینش ستارگان برای تزیین و نیز محافظت از آسمان(آل عمران، آیات ۵ و ۶؛ سجده، آیات ۵ و ۶؛ فصلت، آیات ۹ تا ۱۲)، پیدایش شب و روز (زمر، آیه ۵)، تسخیر خورشید و ماه(همان)، زنده شدن انسان پس از مرگ(روم، آیه ۲۷)، خلقت مرگ و حیات(ملک، آیه ۲)، نظم بی‌خلل در همه هستی(ملک، آیات ۲ و ۳)، خلقت آهن برای دفاع، جهاد و دیگر منافع(حدید، آیه ۲۵)، رزاقیت خدا نسبت به بندگان بر اساس مشیت و قسمت(شوری، آیه ۱۹)، رحمت به بندگان یا منع آن(فاطر، آیه ۲)، رویش گیاهان متنوع(دخان، آیات ۷ تا ۹)، صورت‌گری انسان در رحم مادر(آل عمران، آیه ۶)، عروج مسیح(نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸)، فتح خیبر در پی وفاداری مؤمنان به بیعت با پیامبر(فتح، آیات ۱۸ و ۱۹)، قضاوت در قیامت و ناتوانی دیگران در برابر قدرت نافذ الهی در داوری(نمل، آیه ۷۸؛ دخان، آیات ۴۰ تا ۴۲)، کبریایی خدا در آسمان‌ها و زمین(جاثیه، آیه ۳۷)، نزول قرآن(یس، آیات ۲ و ۵؛ زمر، آیه ۱؛ غافر، آیه ۱)، نزول کتب آسمانی (شوری، آیه ۳؛ حدید، آیه ۲۵)، حرکت خورشید و ماه بر مدار مشخص و به سمت قرارگاه ویژه خود(انعام، آیه ۹۶؛ یس، آیه ۳۸)، هدایت (آل عمران، آیات۳ تا ۶؛ زمر، آیه ۳۷) و مانند آنها از نشانه‌های عزت الهی در هستی است که توجه بدان باعث می‌شود انسان زندگی خود را بر اساس مشیت و عزت الهی سامان دهد.

ویژگی‌های عزت الهی

عزت الهی همواره با اموری همراه است که توجه به آن می‌تواند در تبیین بسیاری از حقایق و نیز مسائل و موضع‌گیری‌ها به ویژه از سوی خدا و انسان کمک بسیار شایانی داشته باشد.

عزت الهی با اموری چون: بخشندگی (ص، آیه ۹)، حمد و ستایش(بروج، آیه ۸)، رحمت رحیمی(شعراء، آیه ۹)، علم و دانایی(انعام، آیه ۹۶؛ نمل، آیه ۷۸)، قوت(حج، آیه ۴۰)، جبر(حشر، آیه ۲۳)، تکبر(همان)، اقتدار(قمر، آیه ۶۴)، کبریایی(حشر، آیه ۲۳)، کیفر و انتقام گیری از مستحقان آن(آل عمران، آیه ۴؛ مائده، آیه ۹۵)، مغفرت و غفران(فاطر، آیه ۲۸؛ یس، آیه ۶۶)، نصرت و یاری و پیروزی(فتح، آیه ۳)، حکمت و فرزانگی و هدفمندی(انفال، آیه ۶۷) و مانند آنها همراه است.

از نگاه قرآن، عزت برای دیگرانی که شایسته آن هستند از پیامبران و مؤمنان(منافقون، آیه ۸) تنها بر اساس مشیت الهی خواهد بود و خدا هر که را خواهد براساس مشیت حکیمانه خویش عزیز می‌دارد.(آل عمران، آیه ۲۶) از همین رو مشیت الهی بر این قرار گرفته تا کافران و مشرکان هرگز از عزت الهی بهره‌ای نبرند و از آن محروم باشند.(یونس، آیات ۶۵ و ۶۶؛ نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹)

مؤمنان نیز زمانی براساس مشیت الهی از عزت بهره مند خواهد شد که با کافران و دشمنان رابطه ولایی برقرار نکنند و تنها در سایه ولایت الهی باشند نه ولایت طاغوتی.(نساء، آیه ۱۳۹) از همین رو منافقان در امت اسلام، هیچ بهره‌ای از عزت الهی نمی‌برند.(نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹)

عوامل عزت در سایه ایمان

کفر و شرک و نفاق موجب می‌شود تا شخص از عزت الهی محروم باشد و عزت برای او تحقق نیابد، بلکه خوار و ذلیل باشد(نساء، آیه ۱۳۹؛ یونس، آیات ۶۵ و ۶۶؛ مریم، آیات ۸۱ و ۸۲)، اما مؤمنان باید برای کسب عزت و تحقق آن در خویش، نوعی سنخیت با عزت الهی و اسم عزیز پیدا کنند که این امر با اموری چون: اراده(فاطر، آیه ۱۰)، عبادت و اطاعت از خدای یگانه(مریم، آیات ۸۱ و ۸۲)، پذیرش ولایت الهی و اجتناب از ولایت طاغوت(نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹)، پیروی از آموزه‌های قرآن(ابراهیم، آیه ۱؛ سباء، آیه ۱۳۹)، پیروی از راه خدا و حرکت در آن(ابراهیم، آیه ۱)، آخرت طلبی و پرهیز از متاع‌های ظاهری دنیوی و اراده نسبت به آن(انفال، آیه ۶۷) و مانند آنها تحقق می‌یابد. از نگاه قرآن، هیچ کسی نمی‌تواند با کفر و شرک و نفاق اعتقادی (نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹؛ یونس، آیات ۶۵ و ۶۶) یا ولایت طاغوت(نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹) یا گناه(بقره، آیه ۲۰۶) یا قدرت و ثروت(کهف، آیات ۳۲ و ۳۴؛ دخان، آیات ۳۴ تا ۳۹؛ شعراء، آیات ۴۱ و ۴۴) به عزت برسد؛ زیرا این روحیه و رویه، انسان را از سنخیت با خدای عزیز دور می‌کند و نمی‌تواند مظهر اسم عزیز باشد، بلکه اگر کسی در سایه کفر و شرک و نفاق یا گناه و مخالفت امر خدا و قرآن گمان کند که به عزت می‌رسد یا عزتی دارد، گرفتار توهم عزت است.(بقره، آیه ۲۰۶؛ نساء، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹؛ مریم، آیات ۸۱ و ۸۲)

> **مؤمنان باید برای کسب عزت و تحقق آن در خویش، نوعی سنخیت با عزت الهی و اسم عزیز پیدا کنند که این امر با اموری چون: اراده عبادت و اطاعت خدای یگانه، پذیرش ولایت الهی و اجتناب از ولایت طاغوت، پیروی از آموزه‌های قرآن، پیروی از راه خدا و حرکت در آن، آخرت طلبی و پرهیز از متاع‌های ظاهری دنیوی و اراده نسبت به آن و مانند آنها تحقق می‌یابد.**

کورچشمی در دنیا و آخرت

قرآن می‌فرماید: « هر کسی که در این دنیا کورباشد در آخرت هم کور است و گمراه‌تر.» (اسرا/ ۷۲)

البته معلوم است که مقصود این نیست که هر کسی دراین دنیا چشم ظاهری او کور باشد، در آخرت هم کور است.... نه، بلکه هر کسی که دراین دنیا چشم باطنش از دیدن حقائق و آنچه که باید به او ایمان داشته باشد (از دیدن خدای خودش، از دیدن آیات خدای خودش) کور باشد، درآن دنیا هم کور محشر می شود و امکان ندارد غیر از اینها فرض کنیم.

یک کسی دراین دنیا ایمان ندارد اگر تمام خوبی‌های عالم را انجام داده باشد، اگر تمام تلاش‌های خوبی را که یک انسان انجام می دهد انجام داده باشد، اگرتمام امر به معروف‌ها را در اصطلاح قرآن انجام داده باشد، اگرتمام نهی از منکرها را اجرا کرده باشد، اگر مثل زاهدترین زاهدها در دنیا زندگی کرده باشد، اگر عمر خودش را وقف خلق خدا کرده باشد، اما خدا را نشناسد و معاد و عالم هستی را نشناسد، کوراست و بدون تردید در آن دنیا هم کور است....

> **یک کسی دراین دنیا ایمان ندارد اگر تمام خوبی‌های عالم را انجام داده باشد، اگر تمام تلاش‌های خوبی را که یک انسان انجام می دهد انجام داده باشد، اگرتمام امر به معروف‌ها را در اصطلاح قرآن انجام داده باشد، اگرتمام نهی از منکرها را اجرا کرده باشد، اگر مثل زاهدترین زاهدها در دنیا زندگی کرده باشد، اگر عمر خودش را وقف خلق خدا کرده باشد، اما خدا را نشناسد و معاد و عالم هستی را نشناسد، کوراست و بدون تردید در آن دنیا هم کور است.**

در قیامت بنده ای که کور محشور می شود، اعتراض می کند خدایا چرا من را کور محشر کردی؟

من که در دنیا چشم داشتم، چرا اینجا کورم، خطاب می رسد آن چشم که در دنیا داشتی که به درد اینجا نمی‌خورد، اینجا چشم دیگری لازم است و آن چشم معنوی و باطنی که در دنیا داشتی کور کردی، اینجا هم کور هستی.....

شهید مطهری،انسان کامل،
صص ۱۴۰ و۱۴۱

شاخصه تقدس جامعه اسلامی

علی(ع) در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است می‌گوید:

مالک! به مردم آزادی بده،به مردم حق انتقاد و اعتراض بده،به مردم امنیت بده که من غیر مرّةٍ- یعنی مکرر- از پیغمبر این جمله را شنیدم (یعنی از جمله کلماتی که پیغمبر آن را مکرر می‌گفت این جمله بود): لَنْ تُقَدَّسَ امّةٌ حَتّی یُؤْخَذَ لِلضّعیفِ فیها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیّ غَیْرَ مُتَعْتِعٍ(نهج‌البلاغه، نامه ۵۳) هرگز امتی،ملتی،گروهی، جمعیتی به مقام قداست- یعنی به مقامی که بشود آن ملت را تقدیس و تمجید کرد، به مقام افتخار- نخواهد رسید مگر اینکه در آن ملت کار به آنجا برسد که ضعیف در مقابل قوی بایستد و بدون آن‌که تعتعه (لکنتی) به زبانش بیفتد حق خودش را از قوی مطالبه کند.

این جمله، هم در نهج‌البلاغه است و هم در اصول کافی. نهج‌البلاغه از نظر صحت مضمونی معتبرترین کتابهای ماست و اصول کافی از نظر صحت سندی. پس این جمله، هم از نظر صحت مضمونی و هم از نظر صحت سندی از صحیح‌ترین جمله هایی است که از پیغمبر اکرم رسیده است.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (نجات و آزادی بشر(پانزده گفتار))،
ج۲۵، صص: ۱۷۹- ۱۷۸- با تلخیص و ویرایش

صبر و استقامت و حوصله بی‌استعدادترین افراد را هم به هدف می‌رساند

هر وقت دیده یا شنیده شود که شخصی کار مهمی انجام داده، مثلا کشفی و اختراعی کرده، اول چیزی که در مغزها معمولا خطور می‌کند این است که چه نابغه‌ای بوده! همه موفقیت‌ها را به حساب نبوغ و مغز بزرگ و فکر بلند و هوش تیز می‌گذارند. خیال می‌کنند نبوغش به‌قدری زیاد بوده که فقط چند ساعت یا چند روز به خود زحمت داده و چنین توفیقی حاصل کرده است. هیچ کس متوجه یک مطلب دیگر که آن هم به نوبه خود یک رکن اساسی است نمی‌شود و آن حوصله زیاد است.

نمی‌توان به‌طور حتم ادعا کرد که مخترعین و مکتشفین هر عصری بااستعدادترین افراد آن عصر بوده‌اند، زیرا ممکن است افراد مستعدتری بوده‌اند ولی فاقد یک شرط دیگر بوده‌اند و آن حوصله و صبر زیاد است. صبر و حوصله است که دوست قدیمی ظفر و موفقیت است. اگر صبر و استقامت و حوصله باشد، بی‌استعدادترین افراد هم ولو در یک زمان طولانی به هدف خواهند رسید.

استاد مطهری، حکمت‌ها و اندرزها، ج۱، صص۱۸۹-۱۸۸ (با تلخیص)

چراغ راه

کاربرد تقیه

قال الامام الکاظم(ع): «استعمال التقیه لصیانه الدین والاخوان».

امام کاظم(ع) فرمود: کاربرد و استفاده تقیه برای حفظ و صیانت دین و برادران دینی است.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۵

حکایت خوبان

تفاوت نفاق با تغییر حالات معنوی

اصحاب رسول اکرم(ص) که مردان مؤمنی بودند، حالتی در خود دیدند و دغدغه‌ای در آنها پیدا شد که نکند ما منافق باشیم، و خودمان نمی‌دانیم؟ به پیامبر(ص) عرض کردند: یا رسول‌اله! ما می ترسیم منافق باشیم، حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردند: برای اینکه وقتی در محضر مبارک شما می‌نشینیم و شما صحبت می‌کنید، موعظه می‌کنید، از خدا می‌گویید، از قیامت می‌گویید، راجع به گناهان و توبه و استغفار سخن می‌گویید، یک حال بسیار خوشی پیدا می‌کنیم، ولی بعد که از حضور شما مرخص می‌شویم، و مدتی با زن و بچه‌مان می‌نشینیم، می‌بینیم که حالمان برگشت، باز همان آدم اول شدیم. یا رسول‌الله! آیا این نفاق نیست؟ حضرت فرمود: نه این نفاق نیست. نفاق دورویی است. این «دو حالتی» است. انسان گاهی روحش اوج می گیرد و بالا می‌رود، و گاهی روحش پایین می‌آید. البته شما وقتی پیش من هستید و این حرفها را می‌شنوید، قهراً چنین حالتی پیدا می‌کنید. سپس فرمود: اگر به آن حالتی که پیش من هستید باقی بمانید، و از آن حال خارج نشوید، می‌بینید ملائکه می‌آیند و با شما مصافحه می کنند و شما بر روی آب می‌توانید راه بروید بدون اینکه فرو بروید!(۱)

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۴

پرسش و پاسخ

شبهه تقیه و نفاق

پرسش:

تقیه که یکی از اصول رفتاری شیعیان در شرایط خاص خود است، شبهه‌کنندگان، آن را به نوعی نفاق، نیرنگ و دروغ توصیف کرده و گفته‌اند: شیعیان با قائل شدن به تقیه، اقرار به دروغ‌گویی می‌کنند و هرکس مقید به تقیه باشد منافق است و آرای او ارزش ندارد و به او نمی‌توان اعتماد کرد. آیا واقعا می‌توان تقیه را نوعی نفاق در سلوک رفتاری شیعیان دانست؟

پاسخ:

معنی تقیه

الف) از نظر لغوی: تقیه در لغت عرب به معنای حذر و پرهیز است. ابن اعرابی می‌گوید: تقاة، تقوی و اتقاء همه‌اش یکی است و این را برخی قرائت‌ها از این آیه تایید می‌کند. «الا ان تتقوا منهم تقیة» مگر اینکه پرهیز کنید از کافران با تقیه(آل‌عمران-۲۸) تقیه در اینجا جای تقاة است.(تاج‌العروس، ذیل ماده وقی)

ب) تقیه در اصطلاح: عبارت است از پنهان داشتن حق و پوشیدن اعتقاد به آن، و نهان داشتن کار و باور خود از مخالفان و ترک تظاهر در برابر ایشان به چیزی که مایه زیانی در دین یا دنیا باشد.(شرح عقاید صدوق، شیخ مفید، ص۲۴۱) شیخ انصاری در تعریف تقیه می‌گوید: خود را در برابر زبان دیگری حفظ کردن با اظهار موافقت با او در قول یا عمل مخالف با حق». (التقیه، مکاسب شیخ مرتضی انصاری، ص۳۷) از اینجا دانسته می‌شود که در تقیه وقوع فعلی ضرر، مانند ضرب و سلب اموال و هتک اعراض و مانند آنها شرط نیست، بلکه در تقیه تحقق اجبار و اکراه کافی است، که اگر تقیه رعایت نشود، به چنین زیان‌هایی می‌انجامد. بر این اساس شایسته است که انسان مواردی را که اجبار و اکراه در آن صحیح نیست، از غیر آن بشناسد. زیرا تقیه نمی‌تواند به شکل دستاویز و بهانه‌ای برای هر کاری درآید که فرد را ناگزیر به انجام آن می‌کند.

انواع اکراه در کارها

۱- آنچه انجام دادنش در حالت ناچاری جایز است، مانند ایستادن به هنگام آمدن حاکم ستمکار به‌گونه‌ای که ظاهرش دلالت بر احترام کند، یا خوردن گوشت خوک به زور. در جواز ارتکاب به این‌گونه کارها از روی اجبار، شبهه‌ای نیست به دلیل اینکه خدای متعال فرمود: خدا آنچه را بر شما حرام کرد، به تفصیل بیان فرمود، مگر آنچه از روی ناچاری بدان دچار گردیدید(انعام-۱۱۹) و نیز در آیه ۱۷۳ سوره بقره فرمود: «هرکس از روی ناچاری کاری را انجام دهد و ستمکار و تجاوزگر نباشد، گناهی بر او نیست.»

۲- آنچه انجام دادنش یا هرگونه اضطراری جایز نیست، مانند: کشتن کسی که خدا قتلش را جز به حق و عدالت حرام فرموده است. از این‌رو اگر کسی را به زور وادار به کشتن کسی کنند، این کار برای او جایز نیست و هرکس به بهانه اجبار، مرتکب قتل شود، به غضب الهی گرفتار آید. در حدیث امام باقر(ع) آمده است: همانا تقیه برای این مقصود پایه‌گذاری شده است که خون به ناحق ریخته نشود، ولی اگر پای خون به میان آید، تقیه جایز نباشد. (پایگاه اصلاع‌رسانی حوزه، ۱۳۹۶/۷/۳۰)

تفاوت میان تقیه و نفاق

شکی نیست که مفهوم نفاق از دیدگاه اسلامی با مفهوم تقیه اختلاف اساسی دارد. و همین مشکل سوء فهم و برداشت غلط از مفهوم تقیه و نحوه کاربرد آن و نفاق موجب طرح این شبهه شده و تقیه را با نفاق یکی می‌دانند؟!

نفاق حالتی بیمارگونه و ضد ارزش دارد و از نظر عقل و شرع نکوهیده است، و بدین معنا است که اظهار ایمان این شخص فقط در حد گفتار و زبان است که هیچ‌گاه به عمل نمی‌انجامد و کفر شخص را پوشیده می‌دارد، و به صورت حقیقی بر کفر خود باقی می‌ماند. در صورتی که تقیه کاملا برعکس نفاق است. یعنی در حقیقت تقیه به معنای استوار ماندن برحق و ایمان است، با اظهار خلاف آن به اقتضای مصلحتی که نگه‌داشتن دین یا حفظ جان یا عرض یا مال، اقتضای آن را دارد. از این‌رو تقیه و نفاق یک وجه مشترک دارند و آن اظهار کردن خلاف آنچه در باطن است. بدین سبب شبهه‌کنندگان و دشمنان شیعه تقیه را حمل بر نفاق کرده و میان این دو فرقی قائل نشده‌اند. در حالی که وجه افتراق این دو واژه به حدی روشن است که اگر درست تصور و فهم شود بر کسی پوشیده نمی‌ماند.

انواع تقیه

تقیه را از لحاظ انگیزه و هدف تقیه‌کننده به دو نوع تقسیم می‌کنند:

۱- تقیه خوفی ۲- تقیه مداراتی

۱- تقیه خوفی در برابر مخالفان و دشمنان است در جایی که بیم وارد آمدن ضرر جانی، مالی یا عرضی وجود دارد. این تقیه یا اکراهی است که در آن شخص را با تهدید مجبور می‌کنند که چیزی را برخلاف اعتقاداتش مانند کفر بر زبان جاری کند یا کتمانی است که در آن شخص برای حفظ جان خود یا اطرافیانش مجبور می‌شود اعتقاداتش را پنهان کند.

۲- به تقیه مداراتی تقیه تجیبی نیز گفته می‌شود، به معنای پنهان کردن عقاید برای مصالح بزرگ‌تری همچون حفظ وحدت، جلب محبت و دوستی و دفع کینه و دشمنی و کشتار و خونریزی کمتر. برای تقیه تقسیمات دیگری ذکر شده به اعتبار فرد تقیه‌کننده و فردی که در مقابل او تقیه می‌شود، مانند تقیه لباسی(تقیه در برابر قدرت‌های سیاسی حاکم)، تقیه فقهی(تقیه در بیان احکام) و تقیه اجتماعی(تقیه در برابر مردم در اجتماع و معاشرت با آنان).

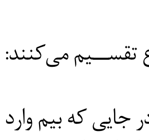

سلوک عارفانه

چرا خدا عزیز و رحیم است؟

آنچه سبب می‌شود فردی به هدفی که دارد نرسد و یا سخن و کار متقن و حکیمانه‌ای انجام نشود، موانع درونی و یا بیرونی است. موانع درونی مانند: خستگی، تشنگی، عدم آگاهی و موانع بیرونی مانند: اینکه مردم نگذارند،قدرتی جلوی کار را بگیرد و... در مورد خداوند نه مانعی از درون و نه نیرویی از بیرون نمی‌تواند جلوی کار را بگیرد. لذا خداوند عزیز و نفوذناپذیر است و اگر کسی به حکمت متقن الهی عمل نماید، مورد لطف و رحمت خاص و رحیمیه الهی قرار می گیرد. لذا فرمود: خداوند عزیز و رحیم است.(۱)

۱- بینش و رفتار قرآنی ۲، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ص ۳۷